پیشخوان

مرجعی که تا پایان حیات اندیشه و عمل مبارزاتی را ترک نگفت

۴ سال اسارت در اردوگاه انگلستان

■ محمدرضا کائینی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، زندگی سیاسی و مبارزاتی زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد تقی خوانساری را بازخوانده است. این پژوهش توسط شکرالله اسدی مبرهن تدوین یافته و پژوهشگاه تاریخ معاصر ایران، به انتشار آن همت گمارده است. ناشر در دیباچه‌ای بر این کتاب، در باب جامعیت شخصیت آیت‌الله و نیز زندگی و زمانه او چنین آورده است:

«شناخت نهاد مرجعیت، می‌تواند ما را در استفاده بهینه از ظرفیت بزرگ و مؤثر آن در پاسداری از مرزهای سیاسی و اعتقادی یاری کند. این شناخت همچنین می‌تواند موجب مستحکم‌تر شدن مؤلفه‌های هویت‌ساز، در شکل دادن به شخصیت نسل جوان جامعه ما شود. اثری که اکنون تقدیم علاقه‌مندان به‌ویژه نسل جوان ایران اسلامی می‌شود، گام کوچکی در راستای معرفی چهره‌ای درخشان از سلسله جلیله مرجعیت شیعه است. شخصیتی که پس از بالیدن در مکتب تشیع، در هنگامه‌ای که استعمار قصد نابودی بین‌النهرین و الحاق آن به هند بریتانیا را داشت، به دلیل دست‌اندازی به یک کشور اسلامی و طمع به سرزمینی که ناموس شیعه (عتبات عالیات) در آن قرار داشت، به جهاد با دشمن سفاک برخاست و ضمن جهاد، چهار سال اسارت در اردوگاه‌های دشمن را نیز به جان خرید و تا مرز شهادت پیش رفت. سپس با آزادی از زندان انگلیسی‌ها و در دوره سیاه دیکتاتوری رضاخانی، در کنار آیت‌الله‌العظمی حائری یزدی به تقویت حوزه پرداخت تا ظرفیت مبارزه با استبداد و استعمار را بالا ببرد. در عین حال به مقابله با کشف

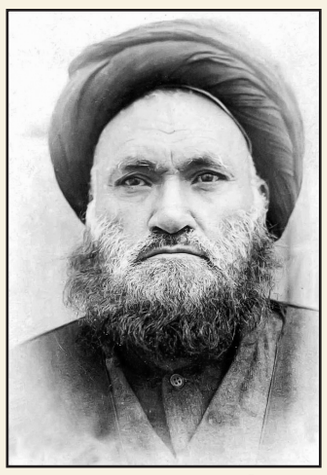

زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدتقی موسوی خوانساری

حجاب و سیاست ضد فرهنگی پهلوی پرداخت. در سال‌های اشغال ایران توسط متفقین و خشکسالی آن سال‌ها، نماز باران خالصانه آیت‌الله خوانساری که منجر به نزول باران رحمت الهی بر این سرزمین شد، قدرت نهایی معنوی‌ای بود که جایگاه مرجعیت شیعه را به رخ اشغالگران و عوامل داخلی آنها کشید. حضور مؤثر این عالم بزرگ شیعه در مبارزات ملی شدن نفت در ایران نشان داد که ذره‌ای از استعمارستیزی این عالم دینی، به‌رغم گذر زمان و چشیدن طعم اسارت در اردوگاه انگلیسی‌ها کاسته نشده است. آیت‌الله خوانساری شخصیت جامعی داشت. شجاعت، دیانت، علم، صداقت، وفاداری، استقامت و پایداری، عبادت و تقوا از وجوه شخصیتی ایشان بود. همانگونه که اشارت رفت، یکی از بزرگ‌ترین مشخصه‌های زندگی آیت‌الله خوانساری در تاریخ، اقامه نماز استسقا (نماز باران) توسط ایشان است. اقامه فریضه نماز باران توسط آن بزرگ، برای مسلمین موجب افتخار و مباهات شد و همه در برابر عظمت اسلام، سر تعظیم و تکریم فرود آوردند. نماز باران در اوضاع ویژه حضور نیروهای متفقین، مجتمع از نیروهای انگلیسی، روسی و امریکایی در قم نگاه‌ها را به یکباره متوجه عالمی روحانی و شخصیتی ربانی از پیشوایان مذهبی شیعه در حوزه علمیه قم کرد. واقعه‌ای عظیم و حادثه‌ای مهم در مقطعی از تاریخ ایران. اکنون در گرماگرم بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی، بررسی حیات پربار عالمانی نظیر آیت‌الله‌العظمی خوانساری که عمر خود را در جهاد علمی، سیاسی و فرهنگی در راه اعتلای اسلام، تشیع و صیانت از سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه ایران اسلامی صرف کرد، ضمن آشنا ساختن نسل جوان ایرانی و مسلمانان با چنین ذخایری ارزشمند و روشنگر، راه ما در مسیر مبارزه با استکبار و ریشه‌کن کردن آن از سرزمین‌های اسلامی را نشان می‌دهد. به امید چنان روزی و فرا رسیدن فرج نهایی در سایه ظهور منجی موعود.»

تیمور بختیار در دیدار با آول هریمن وزیر خارجه سابق امریکا

اوج و افول تیمور بختیار، در آیینه روایت و تحلیل

قتل «قصاب تهران» به دست سازمانی که برساخته بود!

■ نیما احمدپور

در سی‌ویکمین روز از شهریور ۱۳۴۸، تیمسار تیمور بختیار پس از سال‌ها خدمت امنیتی به رژیم پهلوی، در دادگاه عالی شماره یک دادرسی ارتش، غیاباً محاکمه و به مرگ محکوم شد. این رویداد اما بازخوانی سرنوشت بختیار و نیز درس‌ها و عبرت‌های آن را بهنگام می‌سازد. مقال پی آمده با این هدف به نگارش در آمده و مستندات آن بر تارنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران موجود است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ **آیا «تیمور» وامدار «ثریا» بود؟**

برخی تاریخ‌نگاران معاصر بر آنند که رشد سریع جایگاه نظامی و سیاسی تیمور بختیار، به خویشی او با ثریا اسفندیاری بختیاری مرتبط است. از سوی دیگر عده‌ای این تأثیر را اندک و همه چیز را به کارنامه نظامی بختیار مرتبط ساخته‌اند. مظفر شاهدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران ضمن خوانشی اجمالی از زندگینامه او، خویشی وی را با ملکه وقت کم اهمیت می‌انگارد:

«تیمور بختیار فرزند فتحعلی‌خان سردار معظم از خوانین ایل بختیاری، در سال ۱۲۹۲ شمسی متولد و در ۱۶ مرداد سال ۱۳۴۹ هم توسط مأموران ساواک در خاک عراق ترور شد و به قتل رسید. بختیار هنگام مرگ، حدود ۵۸ سال سن داشت. زمانی که محمدرضاشاه پهلوی در زمستان سال ۱۳۲۹ با ثریا اسفندیاری - که از عموزادگان تیمور بختیار بود ازدواج کرد- بختیار حدود ۳۸ سال سن داشت و از سال‌ها قبل، مراتب پیشرفت در رسته‌های مختلف نظامی را طی کرده بود. تیمور بختیار در اواسط دهه ۱۳۱۰ که حدود یک دهه از آغاز سلطنت رضاشاه سپری می‌شد، تحصیلاتش در رشته نظام را به‌پایان برده و با درجه ستوان دومی به خدمات نظامی در ارتش پیوسته بود. بختیار علاوه بر ایران، تحصیلات نظامی‌اش را در لبنان و فرانسه تکمیل کرده بود. بنابراین وقتی محمدرضاشاه سلطنتش را در سال ۱۳۲۰ آغاز کرد، تیمور بختیار حدود پنج- شش سال در رسته‌های مختلف نظامی خدمت کرده بود. بختیار البته از همان اوان خدمت در ارتش، مراتبی از لیاقت و شایستگی‌های نظامی‌اش را نشان داده بود. بختیار که در سال‌های ۱۳۲۴- ۱۳۲۵ درجه سرگردی داشت، نقش مهمی در مقابله با تجزیه‌طلبان فرقه دموکرات در آذربایجان و تا حدی کردستان ایفا کرد و به دنبال آن، به‌مقام سرهنگی ارتقای درجه پیدا کرد. بختیار در طول چهار - پنج سال آتی حضورش در رسته‌های مختلف نظامی نیز که مقارن با برهه‌ای بس حساس در حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران بود، مورد توجه فرماندهان مافوق نظامی قرار گرفت و طی این مدت، مسئولیت‌هایی در سطوح مختلف فرماندهی واحدهای مختلف برعهده او گذاشته شد که در مجموع بیانگر لیاقت و شایستگی‌هایش در گستره وظایف محوله است. بنابراین وقتی محمدرضاشاه در سال ۱۳۲۹ با ثریا اسفندیاری ازدواج می‌کند، تیمور بختیار حدود ۱۵ سال در واحدهای مختلف نظامی و امنیتی دارای سابقه خدمات مؤثر و موفق است و هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد هرگاه موضوع ازدواج شاه با ثریا اسفندیاری پیش نمی‌آمد، تیمور بختیار احیاناً نمی‌توانست مراتب پیشرفتش را در نظام طی کند. ضمن این که تیمور بختیار در دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق هم فرماندهی بخشی از واحدهای نظامی کشور در غرب کشور را عهده‌دار بود. با تمام این احوال اگرچه در منابع قابل دسترس هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد حضور ثریا در دربار ایران ارتباط مستقیمی در موفقیت‌های روزافزون‌تر تیمور بختیار در سطوح مختلف فرماندهی و ارتقای درجات نظامی او داشته است، اما احتمالاً نتوان دلایلی ارائه داد که بشود نقش روانی این پیوند را در موقعیت بختیار در نظام نادیده گرفت. اگرچه به‌نظر من روند پیشرفت تیمور بختیار در رسته‌های مختلف نظامی و امنیتی کشور، به‌مراتب بیش از آن‌که مرهون مسائلی مانند حضور ثریا در دربار باشد در درجه اول از اعتمادپذیری و وفاداری، لیاقت و شایستگی‌های فردی خود او در مقاطع مختلف ناشی می‌شد. به‌ویژه این‌که به‌رغم تمام انتقاداتی که در منابع مختلف به‌بسیاری از خصایل شخصیتی و اجتماعی بختیار شده است، اما هیچ‌یک از منابع انکار نکرده‌اند که بختیار در امور مربوط به حوزه خدماتش در نظام، از توانایی، شجاعت و استعداد کافی و چه‌بسا بالایی برخوردار بود. ضمن این‌که هرگاه ارتقای موقعیت بختیار در نیروهای نظامی و امنیتی، صرفاً منوط به حضور ثریا در دربار می‌بود، نباید بعد از جدایی شاه از ثریا در اسفند سال ۱۳۳۶، همچنان در تشکیلات نظامی و امنیتی کشور وضعیت او تثبیت و حتی ارتقا پیدا می‌کرد، در حالی که می‌دانیم چنین نبود و تا حدود سه سال بعد از جدایی ثریا از شاه، تیمور بختیار، به‌عنوان فرماندار نظامی تهران و سپس اولین رئیس ساواک نقش قابل توجهی در استقرار، تقویت و تثبیت موقعیت این سازمان اطلاعاتی- امنیتی جدیدالولاده ایفا کرده و در همان حال در سرکوب و از میان برداشتن مخالفان سیاسی حکومت، سخت مؤثر افتاد....»

تیمور بختیار در دوران تصدی فرمانداری نظامی تهران

> **سیاسیون جاه‌طلب، اگر راه را به روی خویش باز ببینند، به احراز مقامات هر چه بیشتر و بالاتر میل می‌کنند. تیمور بختیار نیز پس از تجربه سرکوب مرداد ۳۲ و البته مشاهده ضعف‌های پهلوی دوم در بسیاری از عرصه‌های سیاسی، اندک اندک به طمع افتاد که جایگاه شاه را به کف آورد. با این همه جایگاه او فروتر از آن بود که امریکایی‌ها را به همراهی با وی ترغیب کند. به همین دلیل دولت امریکا، شاه را در جریان اندیشه بختیار قرار داد**

■ **«تیمور» در قامت رجل مورد علاقه امریکا**

شرایط امنیتی و نظامی ایران در سالیان پس از ۲۸ مرداد، به سرعت به کشور امریکا مرتبط یا وابسته شد. دولتمردان این کشور نیز قصد داشتند با شناسایی مهره‌هایی که در داخل آنها را مفید تشخیص می‌دادند، به رشد و ارتقای آنان کمک کنند. تیمور بختیار به دلیل قدر فرماندهی سرکوب و نیز جلوگیری از آنچه توسعه کمونیسم در ایران خوانده می‌شد، مورد توجه امریکا قرار داشت و از این روی، به نخستین رئیس ساواک در ایران تبدیل شد. زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره آورده است:

«به‌زعم فردوست آنچه باعث انتخاب بختیار به ریاست ساواک شد، جدا از محبوبیت او در میان برخی از عناصر داخلی، حسن نظر امریکا نسبت به اقدامات و پیشینه سیاسی بختیار بود. به گفته فردوست از آنجا که ساواک سازمانی امریکایی بود، امریکا ترجیح می‌داد یک مهره نزدیک به خود در رأس آن قرار گیرد، چراکه بختیار در جریان کودتای ۲۸ مرداد توانسته بود اعتماد امریکا را به خود جلب نماید. با این حال برخی معتقدند انتخاب تیمور بختیار، توسط خود محمدرضا پهلوی صورت گرفت تا از این طریق قدرت او را کنترل نماید! چراکه شاه ظن آن را داشت که بختیار درصدد قدرت‌گرفتن و کودتا علیه اوست و ریاست او بر ساواک می‌تواند ضمن راضی کردنش مانع از هرگونه تهدیدی گردد. البته از نظر قانونی انتخاب رئیس ساواک از اختیارات شاه بود، اما در پشت پرده این انتخاب، رأی و نظر افراد و گروه‌های دیگری نیز تأثیرگذار بود. بختیار، در مدت چهار سال ریاست خود بر ساواک، دست به اقدامات متعددی زد. او هیچ امکانات قبلی برای اطلاعات امنیتی نداشت، با این وصف در عرض چهار سال، سازمان اطلاعاتی که تمام ایران را زیر پوشش داشت، ایجاد نمود. او پیش از ریاست بر ساواک، توانسته بود بسیاری از اعضای حزب توده را دستگیر کند یا به رژیم برگرداند. از این رو با مجذوب شدن افسران توده‌ای به سیستم و شیوه تصنعی‌شان در برخورد با مشکلات اجتماعی تصمیم گرفت این مهارت و خبرگی را در خدمت ساواک به کار گیرد. البته کسی نمی‌داند او از چه راه‌هایی موفق شد تا برخی افسران توده‌ای را متقاعد کند که به دنبال او بروند. تیمور بختیار با توجه به اقداماتی که انجام داد، خیلی زود توانست به ثروت و شهرت برسد و همین موضوع بر جاه‌طلبی‌های او افزود و حتی فکر نخست‌وزیری و پادشاهی را از سر گذراند! وی از همین رو، چندین بار به امریکا سفر کرد و با برخی شخصیت‌ها و مقامات سیاسی امریکا ملاقات نمود تا موضوع کودتا علیه شاه را با آنان در میان گذارد، اما مقامات امریکا با این پیشنهاد مخالفت کردند و آن را به شاه گزارش دادند. علت مخالفت امریکا با تیمور بختیار به این دلیل بود که محمدرضا پهلوی در آن دوره توانسته بود اعتماد امریکاییان را به خود جلب نماید. با این حال موضوع کودتای بختیار، ترس و هراس شاه را به همراه داشت و باعث شد تا شاه به بهانه رسمی ناتوانی بختیار در پیش‌بینی بی‌نظمی‌های سیاسی ابتدای دهه ۱۳۴۰، عذرش را بخواهد....»

> **شرایط امنیتی و نظامی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد، به سرعت به کشور امریکا مرتبط یا وابسته شد. دولتمردان این کشور نیز قصد داشتند تا با شناسایی مهره‌هایی که در داخل آنها را مفید تشخیص می‌دادند، به رشد و ارتقای آنان کمک کنند. تیمور بختیار به دلیل قدرت سرکوب مخالفان سلطنت و نیز جلوگیری از آنچه توسعه کمونیسم در ایران خوانده می‌شد، مورد توجه امریکا قرار داشت و از این روی، به نخستین رئیس ساواک در ایران تبدیل شد**

■ **«تیمور» در اندیشه کودتا علیه شاه**

سیاسیون جاه‌طلب، اگر راه را به روی خویش باز ببینند، به احراز مقامات هر چه بیشتر و بالاتر میل می‌کنند. تیمور بختیار نیز پس از تجربه سرکوب مرداد ۳۲ و البته مشاهده ضعف‌های پهلوی دوم در بسیاری از عرصه‌های سیاسی، اندک اندک به طمع افتاد که جایگاه او را به کف آورد. با این همه جایگاه او فروتر از آن بود که امریکایی‌ها را به همراهی با وی ترغیب کند. به همین دلیل دولت امریکا، شاه را در جریان اندیشه بختیار قرار داد. محمدرضا چیت‌سازیان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران موضوع را اینگونه تحلیل کرده است:

«آنچه فعالیت تیمور بختیار را وارد فاز جدیدی ساخت، انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی بود که با انتخابات ریاست جمهوری امریکا همزمان شده بود. در انتخابات امریکا، حکومت ایران به طرفداری از نماینده جمهوریخواه یعنی ریچارد نیکسون، وارد عمل شد و حتی مبالغی را نیز هزینه کرد، اما نتیجه انتخابات به میل محمدرضاشاه پیش نرفت و جان اف کندی پیروز انتخابات شد. رئیس‌جمهور دموکرات امریکا نظر مثبتی نسبت به روند تحولات در ایران نداشت. کندی نسبت به بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نارضایتی موجود در کشور، واکنش نشان داد و آن را موجب نفوذ و سلطه شوروی بر ایران می‌دانست. بر این اساس بود که تیمور بختیار به نمایندگی از حکومت پهلوی و شخص محمدرضاشاه برای انجام رایزنی‌های سیاسی و تقاضای کمک نظامی و اقتصادی، به واشنگتن فرستاده شد. پرویز ثابتی هدف از این اقدام شاه را جلوگیری از انتقادات تند حکومت امریکا علیه شیوه حکمرانی شاه می‌دانست. وی در مصاحبه‌ای می‌گوید: از آنجا که بختیار سابقه روشنی در مبارزه با کمونیست‌ها و حزب توده داشت و مورد توجه مقامات امریکایی بود، شاه وی را راهی واشنگتن کرد. بختیار پس از انتظار چند هفته‌ای برای ملاقات با رئیس‌جمهور امریکا، بالاخره به حضور کندی رسید و نامه شاه را به وی تحویل داد. طی این ملاقات که با استقبال کندی روبه‌رو شده بود قرار شد امریکا نماینده‌ای را برای بررسی و مذاکرات بیشتر راهی تهران نماید. در عین حال محور گفت‌وگوهای دو طرف، مسائل ایران بود که طی آن کندی مشکلات ایران را نتیجه تبعیض، اختناق و فساد دانسته بود. با این حال به نظر می‌رسد که مسائل خصوصی نیز بین کندی و بختیار مطرح شده بود. این مسائل خصوصی حول محور ضعف شاه در اداره امور کشور و اینکه بختیار خود را فردی مناسب برای اداره کشور می‌دید، عنوان شده است. سناریوی بختیار برای به قدرت رسیدن، انجام کودتا و ساقط کردن نظام پهلوی بود که با واکنش امریکایی‌ها مواجه شد. بختیار با آلن دالاس و روزولت در این ارتباط صحبت کرده بود و از آنجا که آنها شاه را در جریان این اقدامات گذاشته بودند، محمدرضا در اولین فرصت مناسب، وی را از ریاست ساواک برکنار کرد....»

■ **«تیمور» گاهی اوقات کارهای بچگانه‌ای می‌کرد**

اردشیر زاهدی را می‌توان در زمره دوستان تیمور بختیار دانست. او در رفتار شناسی این رفیق خویش نکاتی متعدد را در خاطرات و گفت‌وشنودهایش بازتاب داده است. زاهدی در واپسین مصاحبه‌ای که در پی مرگش روزنامه همشهری آن را منتشر کرد، درباره سفر بختیار به امریکا آورده است:

«در آن دوره‌ای که تیمور به امریکا آمد، پدرم سکته مغزی کرده و بیمار بود و من مجبور شدم امریکا را ترک کنم و به سوئیس و نزد پدرم بروم. اعلیحضرت هم از اینکه پستم را ترک کردم، اوقاتش تلخ شد، ولی پدرم همه‌چیز من بود و نمی‌توانستم او را در این شرایط رها کنم، اما معاونم آنجا بود. اطلاعات دقیقی از مذاکرات تیمور و کندی ندارم، چون قاعدتاً این مذاکرات دو نفره و محرمانه بوده است. بعدها هم سند معتبری منتشر نشد که این دو نفر به هم چه گفته‌اند، اما با شناختی که از تیمور دارم، به‌نظرم بعید است که چنین موضوعی را مطرح کرده باشد. البته او به‌تدریج مخالف شد و به طرف صدام رفت و از او کمک خواست، اما اینکه آمده و با صراحت گفته باشد که می‌خواهم شاه را سرنگون کنم و شما به من کمک کنید، یک مقدار بعید به‌نظر می‌رسد. البته این را هم بگویم که تیمور به‌رغم آنکه آدم عاقلی بود، اما گاهی اوقات کارهای بچگانه‌ای هم می‌کرد. آن محاسباتی که با خودش کرد و به بیروت و عراق رفت، قدری ساده‌لوحانه به‌نظر می‌رسید. به هر حال من در جریان ریز آن مذاکرات نیستم که بتوانم به شما پاسخ دقیقی بدهم....»

■ **«تیمور» در واپسین منزلگاه حیات**

بر مبنای زندگی سیاسی و نظامی تیمور بختیار می‌توان یک سریال پُردرام ساخت. در این میان اما بخش رؤیایی او با شاه یا قسمت پایانی حیات او می‌تواند یکی از جالب‌ترین قسمت‌ها باشد. در باب نحوه از میان برداشتن بختیار اما به رغم آنکه بسیاری آن را کار ساواک می‌دانند، روایت‌ها گوناگون است. جواد عربانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در نوشتار پی آمده اما سعی دارد تا از میان این منقولات متفاوت، سره را از ناسره باز شناساند:

«مروری بر اسناد ساواک نشان می‌دهد سازمان اطلاعات و امنیت رژیم پهلوی، حتی‌المقدور بر تمامی اعمال و اقدامات بختیار در این دوران نظارت داشت. این کنترل و نظارت به طرق مختلف و طی مراحل گوناگون صورت می‌گرفت، اما اساسی‌ترین فعالیت ساواک را می‌توان در این مرحله به دو بخش تقسیم کرد: مرحله اول نظارت بر مکاتبات، مراودات و تردد افراد ایلات ناراضی با بختیار که ساواک با ایجاد ارتباط، تهدید یا خرید برخی از افراد ایل بختیاری، توانسته بود اطلاعات محکمی از عملکرد او به‌دست آورد. این افراد با بختیار ارتباط برقرار کرده و فعالیت‌ها و کمک‌های مادی یا تسلیحات نظامی ارسالی او را مستقیماً در اختیار ساواک قرار می‌دادند. در مرحله دوم، ساواک بسیاری از افراد مورد اعتماد خود را آموزش داده و به عنوان نیروی نفوذی به عراق می‌فرستاد. این افراد جزو معتمدان بختیار شدند، به طوری که ترور او نیز در ۱۶ مرداد ۱۳۴۹، هنگامی که به اتفاق چند نفر برای شکار به منطقه دیاله در حوالی بغداد رفته بود، از سوی یکی از همراهان وی صورت گرفت. شایان ذکر است در مسئله ترور بختیار، اقوال مختلفی وجود دارد، برخی معتقدند عاملان قتل بختیار، سه دانشجوی ایرانی بودند که یک هواپیمای ایرانی را به مقصد بغداد ربوده بودند. گفته می‌شود که این سه نفر در واقع مأموران ساواک بودند که با هدایت ساواک، مدتی در بغداد بودند و موفق شدند خود را از نزدیکان بختیار نشان دهند و سرانجام در یک فرصت مناسب، اقدام به ترور وی نمایند. با این همه امیراسدالله علم در خاطرات خود، این فرضیه را اینگونه رد می‌کند: در ملاقاتی که با شاه داشتم، گفتم مردم در عین خوشحالی از مرگ تیمور بختیار، از قدرت رعب‌انگیز نیروهای امنیتی شاه مبهوتند و شایع است دو جوانی که چند هفته پیش یک هواپیمای ایران‌ایر را ربودند و به عراق بردند، از مأموران مخفی ساواک بوده‌اند که برای کشتن بختیار رفته‌اند. شاه از این ماجرا خوشش آمد و گفت: هرچند این حرف مطلقاً مزخرف است، ولی بد نیست این شایعه را زنده نگه داریم! سرهنگ پژمان در خصوص قتل تیمور بختیار، معتقد است عامل قتل، سازمان کا. گ. ب شوروی بود که اشتباهی به جای کشتن شهریاری رئیس شبکه مخفی حزب توده، تیمور را هدف قرار دادند و شهریاری جان سالم به‌در برد، اما حسین فردوست دراین‌باره می‌گوید: طرح ترور بختیار، جزو اسرار ساواک بود و نصیری که تمامی مسائل عملیاتی زیر نظر او بود، اخبار مربوط به عملیات ترور توسط ثابتی (مدیرکل سوم ساواک) را به من اطلاع داد. طبق گفته او، ساواک موفق شد از طریق شهریاری که مأمور ساواک بود، با یک افسر فراری توده‌ای رابطه برقرار کند. افسر فوق که سرگرد سابق نیروی هوایی بود، مورد علاقه شدید بختیار قرار داشت. ساواک با سرگرد توده‌ای قرار گذاشت که اگر موفق به قتل بختیار شود، او را با پول گزاف به امریکای جنوبی اعزام کند. فرد فوق پذیرفت. روزی آنها به شکار می‌روند و بختیار اسکورت قوی عراقی خود را متوقف می‌کند و به تنهایی با افسر فوق به شکارگاه می‌رود. به محض اینکه از اسکورت دور می‌شوند، افسر فوق بختیار را به رگبار می‌بندد و از مرز عراق گریخته و به ایران می‌آید. ساواک به وعده خود وفا و او را با پول قابل ملاحظه‌ای به امریکای جنوبی اعزام می‌کند. بدین ترتیب زندگی بختیار به پایان می‌رسد....»